

#### نیما احمدپور

یکی از مباحث در خور پرداخت در موضوع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، تقویم نظامی‌گری بر سیاست‌ورزی در آن است. از این روی بود که پس از ۱۰۰روز، سیدضیاءالدین طباطبایی از قدرت کناره گرفت و عملاً جای خود را به رضاخان داد. در گفت‌ووشنود پیش روی، مسعود رضایی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این‌باره سخن گفته است.

■ ■ ■

بسیاری این پرسش را مطرح می‌کنند، چرا انگلیسی‌ها برای انجام کودتا در ایران، رضاخان را انتخاب کردند و گزینه‌هایی چون: مثلاً تیمسار یزدان‌پناه و هفت، هشت نفر دیگر را که به‌عنوان کاندیدها کشف کرده بودند، انتخاب نکردند؟ رضاخان واجد چه ویژگی‌هایی بود که انگلیسی‌ها را مجاب کرد که این گزینه، بهتری می‌تواند این پروژه را به سرانجام برساند؟

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، ابتدا مقدمه‌ای درباره اینکه اساساً چرا انگلیسی‌ها این کودتا را انجام دادند را عرض می‌کنم و بعد سؤال شما را پاسخ‌خواهم داد. ایران از مدت‌ها قبل و حداقل به خاطر دو موضوع، برای انگلیسی‌ها مهم بود، یکی اینکه در برابر هندوستان، حکم سپر حفاظتی را داشت. به این نکته توجه داشته باشیم که جایگاه هندوستان نزد انگلیسی‌ها، بسیار بالا بود و نزدیک شدن به مرزهای هندوستان برای آنها، یک خط قرمز بود و اصلاً تحمل نمی‌کردند که کسی از رقبای مثل روسیه یا پروس یا فرانسوی‌ها، بخواهند به حوزه هندوستان نزدیک بشوند. در آن ایام هم، هندوستان با ایران هم‌مرز بود؛ چون هنوز پاکستان از آن جدا نشده بود. نکته دیگر اینکه ایران به دلیل قرارداد نفتی داری و منابع نفتی‌ای که به این واسطه در اختیار انگلیسی‌ها قرار داده بود، برای آنها فوق‌العاده مهم بود و به خصوص در جنگ جهانی اول – که انگلیسی‌ها احتیاج بیشتری به نفت پیدا کردند- نفت ایران واقعاً چه به لحاظ اقتصادی و چه به لحاظ جنگی، حکم خون را در گه‌های انگلستان داشت و برای ناوگان جنگی عظیم‌شان، نیاز به این ثروت خدادادی ایران داشتند. یک عامل مهم دیگر هم، به واسطه انقلاب سوسیالیستی شوروی، به این فرآیند اضافه شد و آن هم سپر حفاظتی بودن ایران، در برابر نفوذ انقلاب سوسیالیستی به جنوب کشورمان و خلیج فارس به‌عنوان پایگاه سنتی انگلیسی‌ها بود. بنابراین ایران از جهات مختلف، برایشان اهمیت داشت. می‌دانید که در آن دوره، روسیه هم به‌عنوان رقیب پیش از یک قرن انگلیسی‌ها در ایران، به واسطه انقلاب سوسیالیستی کنار کشیده بود و انگلیسی‌ها در پی آن بودند که ایران را کلاً از آن خود کنند و این رویکرد با توجه به اینکه در آن برهه، انگلستان امپراتوری بلامنازع دنیا بود، کاملاً قابل فهم است؛ یعنی انگلستان وقتی هند را تصرف می‌کند و در خاورمیانه به‌عنوان فاتح جنگ جهانی اول دولت‌سازی می‌کند، طبیعتاً است که ایران را هم به‌عنوان جزئی از این نقشه کلان، برای بریزی نظم نوین سیاسی و جغرافیایی مدنظر داشته باشد و این دولت بخواهد برای حفظ ایران، دست به اقداماتی کلان بزند.

**انگلستان در گام نخستن و برای تحقق سلطه خود بر ایران، به چه اقدامی دست زد و تا چه حد این نخستین گام، توفیق یافت؟**

اولین کار انگلیسی‌ها، انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ بود که لرد کرزن مطرح کرد و نهایتاً عملی نشد. این قرارداد از سوی وئوق‌الدوله و نو فر دیگر امضا شد، اما مجلس آن را تصویب نکرد و احمدشاه هم زیر بار امضای آن نرفت؛ به هر حال وقتی که این قرارداد اجرا شد، باید انگلیسی‌ها در پی راه‌حلی دیگری می‌بودند. در انگلستان آن روز دو جناح سیاسی وجود داشت؛ یکی جناح کرزن بود که می‌خواست از طریق قراردادهایی از قبیل ۱۹۱۹، کار را پیش ببرد...

**یعنی همان شیوه سنتی‌ای که انگلیسی‌ها تا آن زمان در پی آن بودند؟**

بله، او در همان سنت فکری و عملی می‌اندیشید و اصرار داشت که بهتر است از طریق قرارداد پیش بروند. دیگری مثل جرج چیل، مونتگ وزیر امور هندوستان، لرد چسورلد نایب‌السلطنه انگلیس در هندوستان و نونرم سفیر جدید انگلیس در ایران – که وقتی به ایران می‌آید، درمی‌یابد قرارداد ۱۹۱۹، اساساً به‌یست خورده و امکان اجرای آن وجود ندارد- در مجموع و نهایتاً به این نتیجه می‌رسند که باید از طریق یک فرد مقتدر، تسلط خودشان را بر ایران تحمیل کنند. روس‌ها هم که در سال‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵، به‌عنوان مانعی بر سر راه انگلیسی‌ها عمل می‌کردند و انگلیسی‌ها ناچار بود با آنها قرارداد ببندند و ایران را به دو یا سه قسمت تقسیم کنند، حالا دیگر عملاً وجود ندارند و انگلستان دیگر به تنهایی، می‌تواند کل ایران را به کام خویش بکشد؛ بنابراین آنها در آن دوره، به دنبال کسی می‌گردند که بتواند این کار را انجام بدهد. رضاخان صاحب ویژگی‌های موردنظر انگلیسی‌ها بود. قبل از هر چیز، در کسوت یک قزاق قرار داشت. قزاق‌ها از همان ابتدا، دارای ویژگی مهمی بودند و آن هم اینکه تحت اوامر بیگانه قرار داشتند.

**ظاهراً قزاقخانه، اول زور نظر روسیه بود و بعد تحت‌نظر انگلیس قرار گرفت. اینطور نیست؟**

اولیل زیرنظر روس‌ها بود و پس از انقلاب اکتبر – که روسیه تبدیل به اتحاد جماهیر شوروی شد- تعدادی از افسران روس از ایران می‌روند و تعدادی همچنان باقی می‌مانند و انگلیسی‌ها در نهایت، آخرین فرد قوای روسی قزاق، یعنی استار ولسلسکی را هم تحمل نمی‌کنند و او را هم کنار می‌گذارند؛ شخص رضاخان، در این کنار گذاشتن‌ها دخیل است. او پیش از این یکبار با کمک انگلیسی‌ها، در کودتای کوچک در قوای قزاق دخالت می‌کند. کلنل کلرژه در زمان دولت کرنسکی به‌ایران می‌آید و فرماندهی قوای قزاق را به عهده می‌گیرد، اما انگلیسی‌ها نسبت به کلرژه، حساسیت دارند و در پی آنند که او را برکنار کنند. در ماجرای که فرمانده روسی برکنار می‌شود، رضاخان نقش دارد. بعد از استار ولسلسکی، فرمانده جدید قزاق‌ها به این سمت گمارده می‌شود و رضاخان هم به‌عنوان معاون او، شروع به کار می‌کند.

**به شهادت اسناد، انگلیسی‌ها از دوره داری**



**«نظری بر چرایی انتخاب رضاخان برای کودتا در ایران»**

**در گفت‌ووشنود با مسعود رضایی**

# تنها نظامی‌گری می‌توانست اهداف انگلیس را در ایران عملی کند

**۱۰۰روز عمل کند، شاید نوبت به رضاخان**

اساساً عملکرد و رفتار انگلیسی‌ها در کشورهایی که تحت سلطه آنها بوده‌اند یا در آنجا نفوذ داشته‌اند، این گونه است که به دنبال شناسایی آدم‌هایی هستند که به کار آنها می‌آیند و این کار را به طرق مختلف، انجام می‌دانند. مثلاً خاندان‌هایی را در نظر می‌گرفتند که بتوانند در آینده از آنها استفاده کنند. یا در پی این بودند که بدانند در جنوب ایران، کدام خاندان یا کدام فرد ذی‌نفوذ، با آنها هماهنگ است و می‌توانند از آنها استفاده کنند. در شرق و غرب کشور و در مناطق مختلف، شبکه چهره‌ها و تبارهای دارای جایگاه را کاملاً شناسایی می‌کردند. در این فرآیند، آنها به نظرشان می‌رسد که رضاخان برای کودتا فرد مناسبی است. به خصوص که یکی از مأموران برجسته آنها به نام اردشیرجی ریپورتر هم به‌عنوان کسی که از مدت‌ها قبل در کار شناسایی آدم برای انگلیسی‌ها بود، پیش‌تر رضاخان را شناسایی کرده و اسامی پرورده و او را فرد قابل اتکایی دیده بود. درست است رضاخان تا وقتی که روس‌ها قوای قزاق را اداره می‌کردند، تحت فرماندهی آنها بود و بعد هم انگلیسی‌ها زمام امور را در دست گرفتند و تحت فرمان آنها خدمت می‌کرد، ولی به هر حال جزیره‌هایی هم داشت. او به هر حال در جنگ‌هایی که در شمال با میرزا کوچک‌خان درگرفته بود، حضور داشت و فردی است که سرتا سر کار باشد، مگر (تیپ) همدان شده و موقعیت نظامی برجسته‌ای هم پیدا کرده است و دیگران هم با او هماهنگ بودند. ما در آن دوره افراد دیگری را هم داریم، مثلاً مازور مسعودخان کیهان که تحصیله‌ده مدرسه نظامی فرانسه بود، اما چرا او را انتخاب نمی‌کنند؟ یا چرا کلنل کاظم‌خان سیاح و دیگران را انتخاب نمی‌کنند؟ به دلیل شناختی که از رضاخان دارند. آنها معتقدند رضاخان آدم شجاعی است که در عین حال، تحلیل و سواد سیاسی لازم را ندارد؛ اما صاحب شخصیت مستقلی هم نیست و اگر ما او را در مسیری قرار بدهیم، در همان مسیر جلو می‌رود؛ اما دیگران ممکن است به لحاظ سواد یا پیش، آدم‌های عمیق‌تری باشند و احتمالاً در ادامه راه، با ما هماهنگی لازم را نداشته باشند، ولی رضاخان به شهادت اتفاقاتی که پیش از آن روی داده است، از جمله دخالت او در برکناری کلرژه، شناخت اردشیرجی ریپورتر از او، دخالت او در برکناری استار ولسلسکی – که آخرین فرمانده روسی قزاق است- و مسیری که پیش از آن طی کرده، تماماً درسویه مدنظر انگلستان است.

**برخی معتقدند اگر سیدضیاء می‌توانست به مفاد اعلامیه «اعلام می‌کنم»، ظرف**

## عاریخ

کفت و گو ۸۸۴۹۸۴۲۷



**«نظری بر چرایی انتخاب رضاخان برای کودتا در ایران»**

**در گفت‌ووشنود با مسعود رضایی**

# تنها نظامی‌گری می‌توانست اهداف انگلیس را در ایران عملی کند

**۱۰۰روز عمل کند، شاید نوبت به رضاخان**
**نمی‌رسید! یعنی اگر توان کافی داشت و شرایط را دست کم به شکل حداقلی برای پیشبرد اهداف کودتا جمع‌وجور می‌کرد، طبیعتاً نوبت به رضاخان نمی‌رسید؛ برخی دیگر هم می‌گویند مهره اصلی رضاخان بود و سیدضیاء، صرفاً نقش محلل را ایفا کرد؛ دیدگاه شما در این‌باره چیست؟**

اساساً ستون اصلی برای انجام کودتا از نظر انگلیسی‌ها، وجود یک فرد نظامی بود. افراد سیاسی زیادی آمدند و رفتند. افسراد بهتر و ملی‌تری مانند مشیرالدوله هم در بین آنها بودند که بالاخره زیر بار امضای قرارداد ۱۹۱۹ رفتند. بنابراین طیف از سیاسیون از منظر انگلیسی‌ها، کسانی نبودند که بتوانند کار مورد نظر آنها را انجام بدهند. انگلیسی‌ها در این اندیشه بودند که ما ۱۰۰سال است در ایران با روسیه رقابت کرده‌ایم و هر کاری هم که انجام داده‌ایم، حریف آنها نشده‌ایم؛ حالا یک موهبتی نصیب ما شده و انقلابی در روسیه صورت گرفته و آنها خودشان را کنار کشیده و دنبال گرفتاری‌های خودشان هستند؛ بنابراین در حال حاضر، زمینه برای تسلط کامل بر ایران فراهم است. ما یک ایران یکپارچه می‌خواهیم تا بتوانیم آنچه را که بخوایند به‌عنوان مهره اصلی کودتا بر سر کار باشد، مگر با ما قدرت او می‌توانیم این کارها را انجام بدهیم؟ این همه قوای پراکنده و نیروهای محلی و این همه رجال هستند که سیدضیاء در برابر آنها قدرتی ندارد؛ آدمی مثل فرمانفرما هست که خودش یک مافیای سیاسی است؛ ا‌شاخیز خزل، اسماعیل آقا سمیتقو و امثال او هستند. انگلیسی‌ها ایران و شخصیت‌های سیاسی ایران را مثل کف دستشان می‌شناختند...

**در گزارشی که لرد کرزن تهیه می‌کند، آمار ده‌گوره‌های ایران را هم دقیقاً آورده است؛ گمان نمی‌کنم مالیه ایران در آن دوره، چنین گزارشی از کشور را داشته باشد، اینطور نیست؟**

نخیر ندارد؛ در کتاب «ایران و قضیه ایران» این گزارش آمده که آدم واقعاً تعجب می‌کند؛ آن هم آن موقع، یعنی سال ۱۸۹۷ که تنها یک نفر رفته و همه جا را گشته و همه ایلات و طوایف را می‌شناسد؛ با آن مجموعه اطلاعات دقیقی که انگلیسی‌ها داشتند، کاملاً ایران را می‌شناختند. خب آن در مقطع کودتا، می‌خوانند بر ایران مسلط شوند. آیا سیدضیاء حریف فرمانفرما می‌شود؟ حریف مصدق السلطنه می‌شود؟ حریف شوکت‌الملک می‌شود؟ بدبهی است که حریف



▲ دهه ۴۰ سیدضیاءالدین طباطبایی در کنار همسر عبداللّه‌الدینی در مزرعه سعادت آباد

## پیش‌خواب

اسناد اداری درباره صادق هدایت چه می‌گویند؟

## درد پنهان، افسردگی و دیگر هیچ!

#### شاهد توحیدی



روزی‌هایی که بسر ما گذشت، تداعی‌گر سالروز تولد صادق هدایت، نویسنده «افسرده» و «رنجور» ادبیات معاصر ایران بود.

هم‌از این روی، به هنگام به نظر

می‌رسد که در معرفی یکی از واپسین آثار درباره او سخن رود. جهانگیر هدایت، فرزند عیسی هدایت و برادرزاده صادق هدایت در آخرین اثری که در بساب زندگی عمومی خویش نشر داده است، بخش‌هایی از اسناد اداری صادق هدایت را در معرض دید و خوانش مخاطبان قرار می‌دهد. در خلال این

اوراق پراکنده، آنچه بیش از هر چیز به چشم

می‌آید، بی‌انگیزگی آقای نویسنده برای اشتغال ثابت و مداوم و میل به گوشه‌نشینی و درون‌گرایی است. این ناشی از همان درد است که از آغاز زندگی صادق هدایت تا پایان

آن، وی را آزار می‌داد و نهایتاً به خودکشی او منتهی گشت؛ در واقع این دست از اسناد، راجعی به رازمگوی هدایت است که تنها عده‌ای معدود، از آن مطلعند! جهانگیر هدایت یابنده و تدوین‌گر این اوراق در دیباچه خویش، درباره محتوا و دلایل انتشار آن چنین آورده است:

«هر انسانی در زندگی خود، یک چهره اداری نیز دارد. چهره اداری انسان از نخستین فریادی که پس از تولد می‌کشد، آغاز می‌شود. روی او اسمی می‌نهند، پدر و مادرش را معلوم می‌کنند، به او یک شماره شناسنامه می‌دهند و از همین جا داستانی آغاز می‌شود که تا مرگ و حتی پس از مرگش، ادامه می‌یابد. صادق هدایت نیز از



▲ صادق هدایت پس از خودکشی در آپارتمان محل اقامت خود در پاریس

این قاعده مستثنی نبود و زندگی اداری او، هنوز هم ادامه دارد. در کتاب حاضر بیشتر زندگی اداری او پس از مرگ آمده است، چون علاوه بر آنکه نگارنده دقیقاً در جریان بسیاری از این امور بوده‌ام، بلکه اسناد و مدارکی در دست است که مبین حوادث دور را داشت و می‌دانست با چه روش‌هایی، جلورفته و چگونه باید در هر جایی، مسئله را متناسب با شرایط آن حل کند و شرایط آن روز ایران چیست؟ بنابراین انگلیسی‌ها، خیلی خوب می‌دانند که این کار، باید به دست یک نیروی نظامی انجام شود. به خصوص تجربه اخیری که به دست آورده بودند و کرزن تلاش کرده بود از طریق قرارداد پیش‌برود، نهایتاً متوجه شدند که امکانپذیر نیست. نهایتاً هدف، تسلط بر ایران بود و برای تحقق این امر رضاخان را انتخاب کردند که به نظر من برای آنها، انتخاب بسیار مناسبی هم بود.

**پس از نظر شما گزینه اول انگلستان، رضاخان و سیدضیاء عملاً محلل این رویداد**

**بود، اینطور نیست؟**

دقیقاً همین‌طور است و انگلیسی‌ها در این ماجرا، خیلی حساب‌شده و با برنامه‌ریزی عمل کردند. روزی‌هایی که می‌تواند فقط می‌تواند جنبه شخصی داشته باشد و برای نگارنده، نمی‌تواند جنبه سیاسی مستند داشته باشد. در واقع این کتاب دارای شرح و مدارک ۱۳۰۵ خورشیدی به پاریس خورشیدی می‌باشد. جلد نخست دربرگیرنده بخش اول و دوم است و جلد دوم به چیزی اختصاص خواهد یافت که پس از انقلاب اسلامی، از سال ۱۳۴۷ خورشیدی درباره صادق هدایت و آثار و دیگر امور مربوط به او رخ داده است.»

تدوین‌گر این اثر در ادامه دیباچه خویش، سعی دارد تا شرح کوتاهی از زندگی فردی و ادبی صادق هدایت نیز، به دست دهد. وی در بخش دیگری از این دیباچه، چنین می‌نویسد:

«متأسفانه از زندگی اداری صادق هدایت در زمان حیات او، مدارک زیادی در دسترس بازماندگان نمی‌باشد. برای آنکه مفهوم همین مدارک باقیمانده روشن شوند، چاره‌ای جز این نیست که به شرح زندگی و احوال او بپردازم و در خلال این سرگذشت، اسناد و مدارک هر مرحله از زندگی او ارائه‌دهم. صادق هدایت، روز سه‌شنبه، ۲۸ بهمن‌ماه ۱۲۸۱ خورشیدی در تهران تولد یافت. پدرش هدایت‌قلی‌خان هدایت(عضدالملک) و مادرش خانم عذرا زبورالملوک هدایت بودند. هدایت‌قلی‌خان پسر نیرالملک، و زبورالملوک دختر حسین‌قلی‌خان مخبرالدوله از نوادگان